

Analyzing the meaning of education based on Shahid Motahari's perspective of the theory of nature

Shahram Ramesht*

Meysam SedaghatZadeh**

Abstract

The concept of Fitrah is the central element of the anthropological thought of many thinkers of Islamic sciences. The meanings adopted from this concept, however, contrary to its word, are numerous and have caused differences in the explanation and results of it in other fields of humanities. Among the thinkers, Martyr Motahari considered Fitrah to be the "Umm al-Ma'arif" of the Quran and Islamic thought and made it the center of his thought. Therefore, dealing with education in the thought of Martyr Motahari is limited to dealing with the theory of Fitrah in his view. This research was conducted to analyze the meaning of education based on Shahid Motahari's view of the theory of Fitrah. For this purpose, the content analysis method was used and all his written works were examined. The results obtained from the stages of data collection have been classified and analyzed by the content analysis method. The results of this research show that two meanings of Fitrah can be inferred from his thought, one is Fitrah as the way of human creation and the other as the human dimension of man. Each of these interpretations of Fitrah causes various educational implications. As a result, the meaning of education in his thought can be found in the explanation of different themes such as amendment, prosperity, guidance, evolution, and growth.

Key Words: Fitrah, Education, Growth, Evolution, Prosperity.

* Doctoral student of Philosophy of Education in the Department of Educational Sciences, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran, shahram.ramesht@modares.ac.ir.

** Ph.D., assistant professor, director of the Department of Culture and Education, Imam Sadegh University, Tehran, Iran (corresponding author), msedaghat89@gmail.com.

واکاوی معنای تربیت بر اساس خوانش شهید مطهری از نظریه فطرت

شهرام رامشت*

میشم صداقت‌زاده**

چکیده

مفهوم فطرت عنصر محوری اندیشه انسان‌شناسانه بسیاری از اندیشمندان علوم اسلامی است. معانی اتخاذ شده از این مفهوم اما بر خلاف لفظ آن، متعدد بوده و موجب اختلافاتی در تبیین و نتایج حاصل از آن در سایر حوزه‌های علوم انسانی شده است. در میان اندیشمندان، شهید مطهری فطرت را «امّ المعارف» قرآن و اندیشه اسلامی دانسته و آن را محور اندیشه خود قرار داده است. لذا پرداختن به تربیت در اندیشه شهید مطهری، متوقف بر پرداختن به نظریه فطرت در دیدگاه ایشان است. این پژوهش با هدف تحلیل معنای تربیت بر اساس خوانش شهید مطهری از نظریه فطرت انجام شده است. برای این منظور از روش تحلیل محتوی استفاده شده و تمامی آثار مکتوب در دسترس ایشان مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که دو معنا از فطرت در اندیشه ایشان قابل استنباط است، یکی فطرت به مثابه نحوه خلقت انسان و دیگری به مثابه بعد انسانی انسان. هر یک از این تعابیر فطرت، دلالت‌های تربیتی گوناگونی را موجب می‌شود. در نتیجه، معنای تربیت در اندیشه ایشان را می‌توان در تبیین مضامینی چون اصلاح، شکوفایی، هدایت، تکامل و رشد پی‌جویی کرد.

واژگان کلیدی: فطرت، تربیت، رشد، تکامل، شکوفایی، شهید مطهری

* دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت در گروه علوم تربیتی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

shahram.ramesht@modares.ac.ir

** دکترای تخصصی، استادیار، مدیر گروه فرهنگ و تربیت دانشگاه امام صادق، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
msedaghat89@gmail.com

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۸/۰۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۱۲

مقدمه

فطرت از مهمترین مسائل انسان‌شناسی است که از طرفی با خداشناسی مرتبط، و از طرف دیگر راهگشای بسیار از مسائل مربوط به حوزه تعلیم و تربیت است. مفهوم فطرت تا پیش از آیت الله شاه‌آبادی که آن را محور تحلیل و بررسی همه ابعاد دین قرار دادند، به عنوان بحثی ضمنی در کنار سایر مباحث مطرح شده و قالب نظریه‌ای نداشته است. این نظریه سرشتی برای انسان متصور است که الهی، فراگیر، تبدیل‌ناپذیر و غیر اکستابی بوده و از این رو، انسان را با سایر موجودات متمایز می‌کند.

تعلیم و تربیت تنها مسیر شکل‌گیری انسان حقیقی است؛ لذا موضوع تعلیم و تربیت انسان است. تعلیم و تربیت دارای مبانی مختلفی در حوزه‌های گوناگون فلسفه از جمله هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی است. لیکن در این میان، مبانی انسان‌شناسی ارتباط وثیقی با مباحث نفس‌شناسی فلسفی داشته که با توجه به اینکه انسان متعلق تعلیم و تربیت است، همواره مورد توجه اندیشمندان حوزه تعلیم و تربیت بوده است. چرا که تجزیه و تحلیل ساختار وجودی انسان، راهگشای تحلیل سایر حوزه‌های مربوط به تعلیم و تربیت به حساب می‌آید.

برای فهم عمیق و شناخت صحیح فرایند تربیت، می‌توان از چشم‌اندازهای گوناگونی به آن نگریست. گاهی به مربی توجه می‌شود و به مجموعه اقداماتی که او برای اصلاح و هدایت دیگری انجام می‌دهد تربیت گفته می‌شود. گاهی مرتبی کانون بحث قرار می‌گیرد و مسیری که برای تکامل و شکوفایی خود طی می‌کند به این نام خوانده می‌شود. زمانی مشروعیت تربیت و این که چه کسی شأن تربیت دارد محور تعریف قرار می‌گیرد. زمانی دیگر غایت آن و جایی که باید به آن رسید مبنای تعریف خواهد بود. در برخی موارد نیز فرایند ارتباطی و تعاملی که میان مربی و مرتبی رخ می‌دهد مورد تأکید قرار می‌گیرد. در هر حال، تربیت، حقیقتی واحد است که با نظر به ویژگی‌های گوناگون آن می‌توان تعاریف متعددی از آن به دست آورد.

با این حال باید توجه داشت که تفاوت در تعریف تربیت، محدود به تفاوت در نگاه به یک حقیقت واحد، ولی از چشم‌اندازهای گوناگون نیست، بلکه در بسیاری از موارد اختلاف بنیادین میان دو اندیشه وجود دارد که در نتیجه دو تعریف متمایز ارائه خواهد شد. در هر مکتبی متناسب با شناختی که از انسان وجود دارد، معنای متفاوتی از تربیت درک و معرفی می‌شود. نحوه پاسخ به این پرسش که انسان چیست، چه کسی او را آفریده و چگونه خلق شده، از کجا آمده، برای چه آمده و به کجا می‌رود و سؤالاتی از این دست در فهم ما از تربیت مؤثر است.

شاید در همه موضوعات علوم انسانی، هیچ مفهومی را نتوان پیدا کرد که به اندازه «فطرت» در

اندیشه شهید مطهری اهمیت داشته باشد. ایشان این مسأله را «ام المعارف» قرآن و اندیشه اسلامی می‌دانند (مطهری، ۱۳۸۹ه، ص ۱۹۶) و کمتر مسأله‌ای را در آثار ایشان می‌توان یافت که در این بحث ریشه نداشته باشد. با این حال به نظر می‌رسد مستقیم‌ترین تأثیر این نظریه در اندیشه تربیتی پدیدار می‌شود. چرا که فطرت، بازگوکننده اندیشه انسان‌شناسی استاد مطهری است و تربیت در پی شکل دادن به شخصیت و ماهیت انسان است. بنابراین پرداختن به تربیت در اندیشه شهید مطهری منوط به پرداختن به نظریه فطرت از دیدگاه ایشان است. با توجه به اهمیت فطرت در اندیشه متفکران اسلامی در مباحث انسان‌شناسی و تأثیر آن بر تربیت، پرداختن به مفهوم تربیت به عنوان قدم اول در تبیین اندیشه تربیتی استاد مطهری به عنوان یکی از شارحین نظریه فطرت، ضروری می‌نماید. در این راستا پژوهش حاضر در صدد تبیین تعاریف مختلف تربیت با توجه به قرائت شهید مطهری از نظریه فطرت است.

پیشینه پژوهش

در بررسی پیشینه موضوع، با وجود پژوهش‌های بسیاری که در باب نظریه فطرت در اندیشه متفکران معاصر اسلامی ملاحظه می‌شود، لیکن پژوهش خاصی که دقیقاً به موضوع این تحقیق، معنای تربیت بر اساس خوانش شهید مطهری از نظریه فطرت، پرداخته باشد، یافت نشد. از این رو، در ادامه به برخی از پژوهش‌هایی که به نظریه فطرت و دلالت‌های آن در تربیت می‌پردازند، اشاره می‌کنیم:

منظری توکلی (۱۳۸۳) در تحقیقی سعی در تدوین فلسفه تعلیم و تربیت مبتنی بر فطرت داشته است. ایشان انسان‌شناسی را به عنوان مبنای تدوین فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی در این پژوهش در نظر گرفته و انسان را موجودی می‌داند که استعداد خیر و شر در او به ودیعه نهاده شده است که او با توجه به اراده، آزادی و اختیار خود می‌تواند این استعدادها بالقوه را به فعلیت برساند. پس از آن به بیان اهداف، مبانی، اصول و اهداف تعلیم و تربیت را استخراج کرده است. غفوری‌نژاد (۱۳۹۱) در تحقیقی کارکردهای مختلف نظریه فطرت در آراء استاد مطهری را مورد بررسی قرار داده است. این کارکردها در زمینه‌های مختلفی از جمله معرفت‌شناسی، وجود‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه دین و ... بیان شده‌اند. در بخشی از این مقاله به فلسفه تعلیم و تربیت نیز پرداخته و بر اصل توجه بر فطرت آدمی در تربیت اشاره شده است. همچنین امکان اصلاح‌پذیری و امکان بازگشت همه افراد از انحرافات را از مقتضیات فطرت بیان می‌کند. برخی دیگر از پژوهش‌ها به بررسی کارکرد نظریه فطرت در زمینه‌ای خاص، به غیر از تربیت، مانند تکامل

اجتماعی و ... پرداخته‌اند. به‌طور کلی بررسی ادبیات پژوهشی پیرامون امتداد نظریه فطرت در حوزه‌های مختلف نشان می‌دهد که تا کنون تحقیقی به‌کارکرد این نظریه در حوزه تربیت اهتمام نداشته است. به‌روزی (۱۳۹۶) در تحقیقی، به روش‌های تربیتی مبتنی بر فطرت از منظر قرآن کریم پرداخته است. وی بر آن بوده که روش‌های تربیتی را به‌گونه‌ای مطرح کند که انسان آن را امری درونی قلمداد کرده و ثمربخشی آن را در خود احساس کند. اهم این روش‌ها عبارت است از: تربیت از راه شناخت، تزکیه، تربیت از راه الگو، تذکر، محبت، تکریم و احترام، تلقین و تحمیل به نفس، مراقبه و محاسبه نفس. ذوالفقاری (۱۳۹۷) در پژوهشی به تحلیل و تبیین مفهوم تربیت مبتنی بر فطرت به‌عنوان رویکردی در تعلیم و تربیت اسلامی و استنتاج مبانی و اصول آن پرداخته است. وی این رویکرد را مبتنی بر هدایت تکوینی الهی در نفس انسان و هستی و هماهنگی با تشریح الهی معرفی می‌کند. در ادامه به استخراج هفت مبنی و اصول سلبی و ایجابی مبتنی بر این رویکرد پرداخته شده است. عبداله‌نسب و کیخا (۱۳۹۹) در پژوهشی، تربیت سیاسی در اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای بر اساس نظریه فطرت را تبیین کرده‌اند. ایشان مفاهیمی همچون عدالت‌خواهی، مشارکت‌طلبی، آزادی‌خواهی و مسئولیت‌پذیری را از اصول بنیادین تربیت سیاسی اسلامی در اندیشه آیت‌الله خامنه‌ای مبتنی بر فطرت قلمداد نموده که با تقویت دو حوزه بینش و نگرش شهروندان، جهت‌دهی به باورها و رفتارهای شهروندان را به‌عهده دارد. فقیهی (۱۴۰۱) در تحقیقی به کاربرد فطرت به‌مثابه‌ی مبنای تعلیم و تربیت انسان از منظر علامه مصباح با تأکید بر آیات و روایات می‌پردازد. ایشان فطرت را وجه ممیز انسان از حیوان دانسته و آن را مزین به ویژگی‌هایی چون حقیقت‌جویی و علم به خوبی‌ها و بدی‌ها می‌داند. براساس یافته‌های ایشان، استاد مصباح درک فطری انسان از بایدها و نبایدهای ارزشی را حضوری دانسته و در تعیین اهداف، اصول، ساحت‌ها، مراحل، عوامل، موانع و روش‌های تعلیم و تربیت اسلامی مؤثر می‌داند.

روش‌شناسی

روش پژوهش حاضر از نوع توصیفی تحلیلی است. اسناد مورد استفاده شامل آثار مکتوب شهید مطهری در موضوع تحقیق است. جامعه پژوهش شامل کلیه منابع و مراجع موجود و مرتبط با آراء و اندیشه‌های فلسفی-تربیتی شهید مطهری بوده است. از آنجا که در این تحقیق کلیه منابع و مراجع مرتبط با آراء و اندیشه‌های فلسفی-تربیتی مطهری فیش‌برداری و در راستای هدف پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است، بنابراین نمونه‌گیری انجام نشده و کلیه منابع و مراجع، مورد نظر بررسی و تحلیل شده است.

مبانی نظری

فطرت

در زبان عربی ماده «فطر» به معنای «آفرینش»، و به یک معنا آن را نوآوری و آفرینش بدون سابقه می‌دانند (راغب اصفهانی، ۱۳۸۱، ص ۳۹۶)؛ و وقتی در وزن «فِعْلَة» - که بیان‌کننده نوع و هیأت است - استفاده می‌شود، معنای «گونه خاص آفرینش» و «نحوه خلقت» به خود می‌گیرد (مطهری، ۱۳۹۸ الف، ص ۱۲). هر یک از اندیشمندان معاصر اسلامی، متناسب با مواجهه‌ای که با نظریه فطرت داشتند، تعریفی از آن ارائه کرده‌اند. آیت الله شاه‌آبادی آفرینش انسان را عین آفرینش فطرت دانسته (شاه‌آبادی، ۱۳۸۷ ب، ص ۵۹) و فطرت را در مقتضیات و احکام خود معصوم از خطا می‌داند (همو، ۱۳۸۷ الف، ص ۳۱۵-۳۱۶). امام خمینی، امور فطری را به فطریات اصلی و فطریات تبعی تقسیم کرده و تنها عشق به کمال مطلق که در کانون تمام انسان‌هاست، فطرت اصلی می‌داند (زرانی و همکاران، ۱۳۹۸). بر همین اساس، برخی برهان فطرت را برهان محبت نامیده و آن را تبیین می‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۸۴). علامه طباطبایی فطرت را به معنای ایجاد از عدم و بدون ماده پیشین می‌داند و تفسیر فطرت به معنای خلقتی که بیانگر نوعی ترکیب و صورت‌پردازی در ماده موجود است را نمی‌پذیرد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۰، ص ۲۹۹). به‌طور کلی معانی اتخاذ شده برای فطرت در اندیشه‌های گوناگون را می‌توان به شکل زیر دسته‌بندی کرد:

الف) فطرت به معنای معرفت‌های پیشینی

می‌توان فیلسوفان غربی را در حوزه معرفت‌شناسی به دو دسته کلی تقسیم کرد: گروهی معتقدند در هنگام تولد، برخی از پیام‌ها و محتواها در ذهن انسان قرار داده شده و انسان همراه با پاره‌ای معرفت‌های بنیادی و پیشینی متولد می‌شود. گروه دوم اعتقاد دارند وقتی انسان به دنیا می‌آید مانند لوح سفیدی است که هیچ چیزی در آن ثبت نشده و همه دانشهای انسان به تدریج از بیرون و از طریق تجربه در ذهن او شکل می‌گیرد (مطهری، ۱۳۸۹ ی، ص ۵۰). پیروان نظریه اول برای تبیین اندیشه خود از اصطلاح «فطرت» استفاده می‌کنند و نام این معرفت‌های پیشینی را «دانش‌های فطری» گذاشته‌اند.

ب) فطرت به معنای ذات انسان

در حوزه انسان‌شناسی، می‌توان از دو دسته متفکر نام برد: یک گروه کسانی که معتقدند انسان ذات ثابتی ندارد و خود اوست که هویتش را با اراده خود می‌سازد، دسته دیگر افرادی که قائلند انسان، حقیقت و ذات ثابتی دارد که در همه انسان‌ها مشترک است. به «ذات» انسانی ثابتی که گروه دوم به آن معتقدند، «فطرت» گفته می‌شود.

ج) فطرت به معنای وجدان اخلاقی

بر اساس اندیشه اخلاقی کانت، ساحتی در وجود انسانی هست که در مقابل عقل نظری و مفهومی قرار دارد. این ساحت را عقل عملی یا وجدان می‌گویند که به صورت مستقل از بُعد اندیشه، منشأ اخلاق و ایمان است. کسانی که قائل به چنین بعد ثابتی در وجود انسان هستند، از آن با عنوان فطرت یاد می‌کنند (همو، ۱۳۹۰، ص ۶۰-۶۱).

د) فطرت به معنای قوانین طبیعی

در دانش حقوق دو مکتب اصلی در مشروعیت قوانین وجود دارد: دسته اول، همه قوانین مورد نیاز برای زندگی را در متن طبیعت موجود دانسته و کار حقوقدان را کشف و استخراج این قوانین می‌دانند. گروه دیگر عقیده دارند مشروعیت قوانین از طریق تصویب نهاد صلاحیت‌دار حاصل می‌شود و کار حقوقدان، وضع قانون است و نه کشف آن. طبق این نظر، هر چیزی در مجلس قانون‌گذاری تصویب می‌شود، تبدیل به قانون خواهد شد و نیازی به ابتناء آن بر طبیعت نیست. به اندیشه گروه اول «مکتب حقوق طبیعی» یا «حقوق فطری» گفته می‌شود و مکتب دوم، «حقوق پوزیتیویستی یا اثباتی» نام دارد. فطرت در این اصطلاح به معنای قوانین نهادینه شده در طبیعت انسان و جهان است (همو، ۱۳۷۶، ج ۲۲، ص ۳۴۰).

فطرت در اندیشه شهید مطهری

با تعمق در اندیشه شهید مطهری و دیگر دانشمندان اسلامی، دو معنا از «فطرت» قابل شناسایی است که معمولاً بدون تفکیک دقیق، آمیخته با یکدیگر به کار می‌روند. گاهی منظور از «فطرت»، «نحوه خلقت انسان» بما هو انسان است، که در این معنا «ذات» داشتن انسان، جهت‌داری حرکت وجودی او، خداجویی او و... مورد نظر است. زمانی دیگر «فطرت»، در مقابل «غریزه» یا «طبیعت» بیان می‌شود که در این صورت، به مرتبه و بخشی از وجود انسان اشاره دارد که همان «بعد انسانی» در مقابل «بعد حیوانی» یا «بعد نباتی» اوست. به تعبیر دیگر در مواقعی، ویژگی‌های ذاتی موجودی به نام انسان موضوع بحث است و در مواقع دیگر مراد از این اصطلاح، ساحتی از وجود اوست که در کنار ساحات دیگر معنا می‌یابد. البته با تبیین فلسفی عمیق می‌توان این دو معنا را به یکدیگر نزدیک کرد، اما این تفکیک مفهومی برای فهم بهتر نظریه فطرت مفید به نظر می‌رسد که در ادامه به شرح آنها خواهیم پرداخت.

معنای اول، فطرت به مثابه نحوه خلقت انسان

از نگاه قرآن، انسان در هنگام تولد، فاقد هرگونه شناخت و دانش است (همو، ۱۳۸۹م، ص ۲۳۲)، اما اصل خلقت او را نمی‌توان بی‌رنگ و بی‌جهت دانست. او در متن آفرینش خود دارای رنگ خدایی و فطرت انسانی است (همو، ۱۳۹۸ب، ص ۲۵). انسان در بدو تولد، فاقد معیارهای انسانی است، بدین معنا که در آن هنگام هنوز انسانیت او به فعلیت نرسیده و باید این مقام را در طول حیات خود کسب کند. به تعبیر دیگر، او در زمان به دنیا آمدن، بالقوه انسان است و آنچه در او فعلیت دارد چیزی جز مرتبه پایین‌تر، یعنی همان حیوانیت نیست. انسان، سیری را از پست‌ترین مرتبه هستی یعنی یک ماده جسمانی بی‌جان آغاز کرده و پس از کسب کمالات نباتی و سپس حیوانی، حیات انسانی به دست می‌آورد و این حرکت تکاملی را به سوی بی‌نهایت ادامه خواهد داد. از منظر استاد مطهری، ظرفیت‌های جسم انسان محدود است، اما استعدادهای روح او بی‌نهایت بوده و محدودیتی ندارد (همو، ۱۳۹۸الف، ص ۴۶). وقتی حرکت تکاملی انسان به مرحله «روح» رسید، دیگر فنا ناپذیر، ابدی و جاوید است و هرگز حرکت او پایانی نخواهد داشت (همو، ۱۳۸۹ب، ج ۱۱، ص ۱۷). به بیان دیگر، «انسان در عمق فطرت خودش لایتناهی را می‌خواهد» (همان، ج ۸، ص ۴۳۴).

این معنا از فطرت، خلقت انسان را در حرکت می‌داند که نقطه آغاز حرکتش مرتبه پست مادی است. این حرکت جهت دار بوده و جهتش رو به سوی کمال است، این کمال که غایت اوست، بی‌نهایت است. آفرینش انسان بی‌رنگ و بی‌جهت نیست، به تعبیر استاد مطهری، خلقت انسان «نوار خالی نیست که بخواهد از بیرون پُر شود، [بلکه] بذری است که برای رشدش نور و حرارت می‌خواهد، یعنی در ذاتش به طور بالقوه این استعداد هست و آن همان انسانیت انسان است.» (مطهری، ۱۳۸۹ج، ص ۲۸۵) حرکت او از پست‌ترین مرتبه عالم مادی شروع می‌شود و به سوی بالاترین مقام هستی ادامه می‌یابد. همه انسان‌ها در مسیر حرکت به سوی خداوند یگانه آفریده شده‌اند و این راه راست همان دین حنیف است^۱.

معنای دوم، فطرت به مثابه بعد انسانی انسان

حرکت فطری و تکاملی انسان از پایین‌ترین مرتبه هستی - که بخش قبل مورد بحث قرار گرفت - در صورتی قابل تصور است که اصالت وجود را بپذیریم (همو، ۱۳۹۰ط، ص ۳۰-۳۱)، زیرا اولاً در نظر گرفتن مراتب گوناگون برای ماهیت ممکن نیست (تشکیک در ماهیت محال است)، ثانیاً این،

۱. فَأَوِّمٌ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (الروم، ۳۰).

وجود است که می‌تواند وحدت‌بخش حرکت باشد و لازمه حرکت در ماهیات، انقلاب ذات خواهد بود (که آن نیز باطل است) (همو، ۱۳۸۹ک، ص ۳۶۸). نتیجه اینکه تمایز حقیقی میان انسان و حیوان را باید در متن واقع و نه در الفاظ و مفاهیم جستجو کرد. ما می‌توانیم ویژگی‌هایی را از مرتبه خاص وجودی انسان انتزاع کرده آن را با اسم‌ها و عناوینی معرفی نماییم (همو، ۱۳۹۰ک، ص ۱۴۵)، اما این اسماء و مفاهیم، زائیده ذهن ماست که البته برگرفته از حقایق بیرونی است^۱. آنچه در متن واقع حقیقت دارد این اسم‌ها و مفاهیم نیستند، بلکه حقیقت وجودی اشیاء است. چیزی که قصد شناختن آن را داریم و نام «انسان» بر او نهاده‌ایم نیز نحوه‌ای از هستی است که حرکت وجودی دارد و پس از طی مراحل، به مرتبه مافوق حیوانی دست یافته است. نام این مرتبه جدید، مرتبه انسانی است و آنچه او را حقیقتاً از حیوان متمایز می‌سازد، این «مرتبه وجودی» اوست. در نتیجه ما به الامتیاز انسان از حیوان، مرتبه‌ای از هستی است که نسبت به مرتبه وجودی اجسام و نباتات و حیوانات بالاتر است (همو، ۱۳۹۰الف، ج ۳، ص ۱۱۴).

معنای دوم فطرت، نه نحوه خلقت انسان و جهت‌داری حرکت نفس، بلکه مرتبه‌ای از وجود اوست که بالاتر از مرتبه غریزه و طبیعت قرار می‌گیرد. در این معنا «فطرت» مانند «طبیعت» در جزء طبیعی انسان و «غریزه» در جزء حیوانی آن، یک امر تکوینی است، و در واقع جزء سرشت انسان است (همو، ۱۳۸۹ی، ص ۳۳)، اما جزئی از سرشت انسان است نه تمام وجود آن. انسان در مرتبه انسانی خود که فطرت نام دارد، علاوه بر ریشه داشتن در ابعاد مادی و طبیعی و حیوانی، با ماوراء عالم نیز در ارتباط است. از این جهت این مرتبه را «روح» یا «روح الهی»^۲ یا «امر الهی» (همو، ۱۳۸۹ک، ص ۹۶) می‌گویند (همو، ۱۳۱۳۹۰م، ج ۳، ص ۱۳۱). همچنین می‌توان از این مرتبه وجودی انسان، به این اعتبار که پس از طی مرتبه مادی و مثالی، به عالم عقول دست یافته است، با عنوان «عقل» یا «وجود عقلانی» (همو، ۱۳۷۶، ج ۱۲، ص ۸۵۳) یاد کرد (همو، ۱۳۸۹ب، ج ۱۴، ص ۱۰۰). به بیان استاد مطهری، «درجه مافوق بدن و مافوق خیال، درجه عقلانی و روحانی وجود انسان است و این همان است که فطرت و سرشت خداجویی و خداخواهی و حقیقت‌خواهی انسان متعلق به اوست.» (همو، ۱۳۹۲، ص ۲۴۰) در واقع تفاوت او با حیوان به دلیل روح الهی اوست، به عبارت دیگر، «شرافت انسان به عقل اوست، و مایه انسانیت انسان عقل اوست.» (همو، ۱۳۸۹ب، ج ۱۳، ص ۱۹۳) نتیجه این که حقیقت انسان، معیار انسانیت و ما به الامتیاز انسان از حیوان، مرتبه‌ای از وجود است که به آن «فطرت»، «روح» یا «عقل» گفته می‌شود.

۱. إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيئُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ. (النجم، ۲۳).

۲. برگرفته از آیه «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (الحجر، ۲۹).

ویژگی مهم مرتبه فطرت این است که هم در بعد نظری وقتی حقیقتی به عقل عرضه شود، آن را با وجود خود سازگار یافته و آن را می‌پذیرد (همو، ۱۳۸۹، ص ۴۹)، و هم بعد عملی (همو، ۱۳۹۰ الف، ج ۵، ص ۶۸) به گونه‌ای آفریده شده که پاکی و ناپاکی (فجور و تقوا^۱) را بدون اینکه نیاز به معلم و حتی پیغمبر داشته باشد می‌یابد و به سوی او متمایل می‌شود (همو، ۱۳۸۹، ج ۱۳، ص ۱۲۵). در نتیجه، از یک سو هر انسانی به مقتضای خلقت و ساختمان اصلی روحی خود خدا را می‌شناسد بدون اینکه نیازی به اکتساب و تحصیل علوم مقدماتی داشته باشد (همو، ۱۳۹۰ الف، ج ۵، ص ۶۸)، و از سوی دیگر، در فطرت هر فرد، احساس خداجویی و خدا پرستی نهفته شده است و او را جویای تعالی و متنفر از کاستی و پستی در هر شکل و هر مظهر می‌نماید (همو، ۱۳۸۹، ص ۶۶). فطرت در این معنا واجد ویژگی‌هایی در ابعاد بینشی و گرایشی است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

بینش‌های فطری

برخی از اندیشمندان گذشته انسانیت را به بعد نظری محدود کرده^۲ و اندیشه و علم را اصلی‌ترین مؤلفه انسانیت می‌دانستند (همو، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۲۱). اگرچه این سخن صحیح است که در میان موجودات زمینی، تنها در انسان سطح عقلانی معرفت وجود دارد، اما انحصار انسان در بعد نظری، نمی‌تواند مورد پذیرش کامل باشد (همو، ۱۳۹۰، ص ۲۳۱). از سوی دیگر، محدود کردن انسانیت به ساحت اراده نیز کافی نیست و نمی‌توان اهمیت معرفت انسانی را نیز نادیده گرفت. به بیان استاد مطهری، «شناخت انسان، از انسان جدا نیست بلکه اصلی‌ترین و گرامی‌ترین بخش وجود اوست. انسان به هر اندازه به هستی و نظام هستی و مبدأ و اصل هستی شناخت پیدا کند، انسانیت که نیمی از جوهرش علم و معرفت و شناختن است - در او تحقق یافته است.» (همو، ۱۳۸۹، ص ۴۲) در نتیجه هرچه مرتبه عقلانی انسان رشد کند و معارف عقلی تازه‌ای به دست بیاورد، انسانیت او افزایش می‌یابد. این از آن روست که حوزه ادراک حیوانات محدود به شناخت‌های حسی و حداکثر خیالی است و به هر میزان معرفت‌های عقلانی افزوده شود، فاصله او با حیوانیت بیشتر خواهد شد. در نتیجه، انسان در هنگام تولد، معرفت و شناخت پیشینی ندارد، اما به تناسب میزان رشد خود، شناخت‌های حسی و خیالی و سپس معرفت‌های عقلانی کسب می‌کند (همو، ۱۳۹۰ الف، ج ۲، ص ۲۰) و روز به روز انسان‌تر می‌شود.

۱. وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا ﴿۱﴾ فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (الشمس، ۷ و ۸).

۲. ای برادر تو همان اندیشه‌ای / مابقی خود استخوان و ریشه‌ای (مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۹).

گرایش‌های فطری

چنانکه گفته شد فطرت و روح انسان حقیقتی الهی است که او را به اموری غیرمادی وابسته کرده است (همو، ۱۳۸۹ی، ص ۱۰۰). این وابستگی، کشش و گرایشی به سوی ارزش‌های حقیقی ایجاد کرده (همو، ۱۳۹۰ج، ص ۴۳) و او را نیازمند به آن‌ها می‌سازد. در واقع انسان، علاوه بر تفکر منطقی، برخوردار از یک سلسله تمایلات عالی است که انسانیت او را شکل می‌دهند (همو، ۱۳۸۹ج، ص ۲۶۹). این گرایش‌ها نمودهایی از همان عقلانیت عملی است که اولاً مبنایی غیر از خود محوری دارند و ثانیاً دارای نوعی قداست در وجدان انسان است و به همین دلیل با عنوان «گرایشهای مقدّس» از آن‌ها یاد می‌شود (همو، ۱۳۸۹ی، ص ۱۰۰).

شهید مطهری در برخی آثار خود - متأثر از بعضی روانشناسان - این گرایش‌ها را در چهار عنوان کلی «حقیقت‌جویی»، «ارزش‌های اخلاقی»، «زیبایی‌دوستی» و «پرستش» طبقه‌بندی می‌کند (همو، ۱۳۹۰ل، ص ۶۰) و گاهی «ابتکار و خلاقیت» را نیز به آن‌ها می‌افزاید تا سخن از گرایش‌های پنجگانه فطری به میان آید (همو، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۵۰۲-۴۹۲). زمانی در کنار «پرستش» از «عشق» سخن به میان می‌آورد (همو، ۱۳۸۹ی، ص ۷۴-۸۶) و ماهیت آن دورا نزدیک به هم معرفی می‌نماید (همو، ۱۳۹۸الف، ص ۲۹-۳۰) و زمانی دیگر این دورا تفکیک کرده و گرایش‌های اصلی فطری را در شش مورد می‌شمرد. در برخی موارد نیز تمایلات و نیازهای روحی را به این امور محدود نکرده و موارد متعددی «از قبیل علم، زیبایی، نیکی، پرستش، احترام و تربیت» را نام می‌برد (همو، ۱۳۹۰ح، ص ۷۲). همچنین در میان آثار ایشان می‌توان موارد دیگری یافت که مصداق عقل عملی و گرایش‌های فطری معرفی شده‌اند. برای نمونه ایشان در جایی «آزادی» را «یکی از بزرگترین و عالی‌ترین ارزشهای انسانی [...] و به تعبیر دیگر جزء معنویات انسان» دانسته (همو، ۱۳۹۰ج، ص ۴۰)، و با اشاره به نظر علمای گذشته، «اراده» (همو، ۱۳۹۰ه، ص ۲۳۵) و «نیروی تسلط و حاکمیت انسان بر نفس خویشتن و [در نتیجه] قیام علیه تبهکاربهای خود» (همو، ۱۳۹۰ن، ص ۴۸) را معیار و میزان انسانیت معرفی می‌کند. در برخی آثار نیز از «درد داشتن» (همو، ۱۳۹۰ج، ص ۶۹) به عنوان رکن انسانیت یاد کرده (همو، ۱۳۹۰ه، ص ۲۳۵)، صاحب دردبودن را خلاصه همه ارزش‌ها ذکر می‌کنند (همو، ۱۳۹۰ج، ص ۷۹).

آنچه در جمع‌بندی این قسمت می‌توان ارائه کرد آن است که همه این موارد، مصادیق و شعب یک حقیقت واحد هستند. به بیان شهید مطهری، «ریشه همه این فطرت‌ها و خصلت‌ها، همان خصلت و فطرت خداجویی است که در جاهای مختلف، تجلیات و ظهورات مختلف دارد.» (همو، ۱۳۹۸الف، ص ۳۱) در واقع انسان، فطرتاً کمال‌طلب است و این کمال‌طلبی در حوزه‌های

گوناگون به صورت گرایش به کمال‌های مختلف خود را نشان می‌دهد. کمالات مادی و حیوانی متعلق گرایش‌های طبیعی و غریزی انسان است و کمالات روحی و معنوی، گرایش‌های فطری و انسانی را برمی‌انگیزاند. انسان فطرتاً بی‌نهایت طلب است و وقتی این مطلق‌طلبی در کمالات انسانی متجلی می‌شود، عشق و پرستش نسبت به «حق تعالی» را ایجاد می‌کند و در نتیجه خالقیت و خلاقیت، و همچنین خیر و فضیلت از او بروز می‌نماید.

یافته‌ها

در ادامه به بررسی ثمرات نظریه فطرت در تعریف تربیت می‌پردازیم. به طور کلی، بر اساس نظریه فطرت خلقت انسان رو به سوی کمال مطلق بوده و تربیت، طی تدریجی و مستمر این مسیر است. شرح نتایج این نظریه با توجه به ابعاد و زوایای مختلف عبارت است از:

شکوفایی

حرکت فطری انسان، ذاتی و درونی است، نه تحمیلی و بیرونی. در نتیجه، متربی برای حرکت خود، نیازی به فشارها و نقشه‌های خارج از وجود خود ندارد و باید همان استعدادهایی که در درون خود دارد را پرورش دهد. در این میان وظیفه مربی، کمک به شکوفایی همان ظرفیت‌های درونی متربی است، نه اینکه هدف و نقشه‌ای خارج از آن داشته باشد و او را به شکلی خاص قالب زند. بر اساس نظریه فطرت، حرکت انسانی سمت و سوی مشخصی دارد و آفرینش او دارای استعدادها و اقتضائات معینی است. در نتیجه، از آن‌جا که تربیت، حرکت انسان برای رسیدن به هدف خودش است، نمی‌توان راهی غیر از جهت‌گیری فطری و خارج از ظرفیت‌های درونی او برایش در نظر گرفت. در واقع اگر تربیت، مسیری غیر از صراط فطرت و غایتی غیر از به فعلیت رساندن استعدادهای خود او داشته باشد، موجب انحراف از انسانیت خواهد شد. در عین حال در برخی از مکاتب تربیتی، اهداف دیگری مانند «مفیدبودن برای جامعه» یا «رام‌بودن در برابر آن» و... را برای انسان معرفی می‌کنند (همو، ۱۳۸۹، ص ۱۶). این مکاتب مانند نجارهایی هستند که بدون در نظر گرفتن استعداد و غایت درخت، آن را قطع کرده و طرح خود را بر چوب تحمیل می‌نمایند (همو، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۴۳).

به باور استاد مطهری، تفاوت تربیت با صنعت در این است که صنعتگر، هدف خاصی را دنبال کرده و از ماده‌ای که از آن ماده می‌خواهد چیزی بسازد به عنوان یک شیء استفاده می‌کند (همو، ۱۳۹۰، ص ۱۷۹). استاد مطهری معتقد است مربی می‌بایست استعدادها را موضوع تربیت را شناخته و در جهت رشد استعدادها او کار کند (همو، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۴۳). در واقع تربیت

اصیل و حقیقی می‌بایست تابع فطرت، یعنی تابع و پیرو طبیعت و سرشت شیء باشد. به عبارتی دیگر، اگر قرار باشد یک شیء شکوفا شود، باید تلاش کرد استعدادهای درونی آن ظهور و بروز کند (همو، ۱۳۹۰، ص ۴۳-۴۴)، نه این‌که نیازها و دلبخواهی‌های دیگران معیار تربیت افراد قرار گیرد. اگر انسان فطرت و نهاد خاصی نداشته باشد، تربیت به معنای ساختی خواهد بود که صنعتگر به هر نحو که بخواهد ماده را شکل داده و آن را می‌سازد (همو، ۱۳۹۸ الف، ص ۱۰)؛ اما همان‌طور که گفته شد از نظر شهید مطهری خلقت انسان جهت‌دار است و تربیت باید بر اساس همان جهت صورت گیرد. در نتیجه تربیت به معنای شکفتن، شکوفا کردن و پرورش دادن ظرفیت‌ها و استعدادها ذاتی و فطری انسان برای رساندن او به غایت کمالی خویش است، نه ساختن و تحمیل کردن نقشه‌ای بیرونی.

هدایت

حرکت فطری انسان، در مرتبه انسانی خود، جبری و تکوینی نبوده؛ بلکه انتخابی و ارادی است. در نتیجه، مربی می‌تواند از مسیر صحیح منحرف شود. در چنین شرایطی باید به کمک گرایش‌های مقدسی که در خلقت همه وجود دارد، بر جاذبه‌های غریزی خود غلبه کند. او در این راه نیازمند یادآوری، راهنمایی و راهبری است و لازم است مربیانی او را از گمراهی و ضلالت احتمالی نجات دهند. چنانکه گفته شد اصطلاح تربیت، حداقل در دو مقام مورد استفاده قرار می‌گیرد، مقام اول، جنبه فاعلی که به معنای تربیت کردن و حرکت دادن دیگری است، و مقام دوم، حیثیت انفعالی به معنای تربیت شدن و حرکت کردن به سمت کمال مورد انتظار است. هر دو معنا را می‌توان با واژه «هدایت» در اندیشه شهید مطهری پی‌جویی کرد. در جنبه اول «هدایت یعنی راهنمایی» کردن دیگران (همو، ۱۳۹۰، ص ۲۶۷)، که چیزی علاوه بر «راه‌بلدی» است و معنای آن نشان دادن راه است. جنبه دوم نیز اشاره به هدایت درونی دارد که بر اساس آن، هر موجودی به گونه‌ای خلق شده که در مسیری که خداوند برای آن در نظر گرفته حرکت می‌کند (همو، ۱۳۸۹، ص ۴۱). بر اساس نظریه فطرت، خداوند به هر دو معنا نقش هدایت انسان را بر عهده دارد: اولاً انسان را به گونه‌ای خلق کرده که رو به سوی کمال مطلق دارد، ثانیاً حرکت تکاملی انسان، با راهنمایی و اذن او و فرستادگان او صورت می‌پذیرد.

به طور کلی، هدایت الهی دو گونه است، تکوینی و تشریحی. هدایت تکوینی، جبری، غریزی یا طبیعی همان است که در همه ذرات وجود سریان دارد و هر موجودی در حد خودش از آن برخوردار است (همو، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۱۴). اما هدایت تشریحی و تربیتی (همو، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۲۷) تنها مخصوص انسانی است که از اراده و اختیار برخوردار است. هدایت انسان خود دو گونه است، بیرونی و درونی. به نقش هدایت بیرونی خواهیم پرداخت، اما شهید مطهری درباره هدایت درونی

چنین بیان می‌کند که «چندین دستگاه راهنمایی در داخل وجود انسان برای رسانیدن وی به مقاصد حیاتی تعبیه شده: دستگاه هدایت غریزه، دستگاه هدایت حس، دستگاه هدایت عقل، دستگاه هدایت قلب.» (همو، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۷۲) برخی از این دستگاه‌ها مشترک با دیگر موجودات است، اما برخی دیگر مختص خود اوست. بدین ترتیب اگرچه دستگاهی مانند «غریزه همواره انسان یا حیوان را به سوی لذت حاضر و رفع الم حاضر رهبری می‌کند. [اما] خط مشی انسان در حیات باید به وسیله هدایت عقل و علم و قانون و تکلیف معین شود.» (همو، ۱۳۹۰ الف، ج ۳، ص ۱۶۹) در واقع هدایت تشریحی انسان در مرتبه فطرت و به وسیله چراغی به نام عقل صورت می‌گیرد. بر این اساس، قوه عاقله نوری است که به انسان داده شده تا از این نور با تفکر و تدبیر استفاده کند (همو، ۱۳۸۹، ص ۱۱۹).

خداوند در هدایت الهی انسان را در مراتب پایین وجودی با ابزار طبیعت و غریزه هدایت می‌کند و در مراتب بالاتر عقل و وحی را در اختیار او قرار داده است. البته درجات بالایی وحی که خطا در آن راه ندارد به عده‌ای خاص نازل می‌شود و آنان وظیفه رساندن آن پیام را به دیگران به عهده دارند. در واقع خداوند به وسیله فرستادن پیامبران به هدایت افراد عادی می‌پردازد. هدایتی که از سوی مربیان و اولیاء خدا انجام می‌شود خود مراتبی دارد. گاهی یک مربی که از طریق وحی یا از هر راه دیگری با مسیر تکامل آشنا شده، تنها آن راه را به مرتبی نشان می‌دهد، که به آن «راهنمایی» یا «ارائه طریق» گفته می‌شود (همو، ۱۳۹۰، ص ۲۶۷). اما گاهی کار او علاوه بر نشان دادن مسیر، جنبه تحریک و سوق دادن و بردن و در راه انداختن نیز دارد. یعنی علاوه بر راهنمایی، سامان دادن و سازمان دادن به قوای افراد و تحریک نیروها و اندیشه‌ها و تولید شوق و رغبت در آنها نیز داخل در این مفهوم هست که به آن «راهنبری» یا «ایصال الی المطلوب» یا «سیاقت» و «قیادت» و «امامت» گفته می‌شود (همو، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۵۷۷).

تکامل

حرکت فطری انسان، در جهت کمال حقیقی همه ساحات وجودی است، نه تک بعدی و نامتوازن. در نتیجه، مسیر تربیت مرتبی باید به صورت متعادل، همه‌جانبه و رو به کمال مطلق باشد و از شکل‌گیری انسان کاریکاتوری پرهیز شود. مربی نیز باید به اندازه‌ای که رشد یافته است، در این راه مرتبی را یاری کند. بر اساس نظریه فطرت، آفرینش انسان، رو به سوی کمال مطلق است و «کمال» عبارت از مراتب بالاتر و شدیدتر وجود و «نقص» همان مراتب پایینی و ضعیف هستی است (همو، ۱۳۸۹، ط، ص ۹۴). همه عالم وجود، یک کل واحد است که مراتب گوناگونی دارد. هر موجودی به هستی مطلق نزدیک‌تر باشد، کامل‌تر بوده و دارای وجود اعلی و اشرف است و به

میزانی که از آن فاصله داشته باشد، وجودی ضعیف‌تر و ناقص‌تر خواهد داشت. در نتیجه «کمال، افزایش و زیادتی است که یک موجودی در محیط هستی و وحدت خود به آن می‌رسد» (همو، ۱۳۹۰ الف، ج ۴، ص ۵۵).

در اشیائی که در جهان ماده هستند - که پست‌ترین و پایین‌ترین مراتب عالم است -، حالتی وجود دارد که به موجب آن، به سوی فعلیت بیشتر و مراتب بالاتر حرکت می‌کنند. به این حالت، «قوه» یا «استعداد» یا «آمادگی برای تکامل» گفته می‌شود (همو، ۱۳۸۹ ح، ص ۲۳۰-۲۳۱). به این حرکت که طی آن، استعداد یک موجود، برای دست یافتن به مرتبه بالاتر، به فعلیت می‌رسد تکامل گفته می‌شود. به طور خلاصه، تکامل حقیقی یعنی گام برداشتن در مسیر کمال مطلق، و به هر میزان این مسیر بیشتر طی شده، استعدادها شکوفاتر شود، تکامل بیشتری حاصل می‌شود و مراتب بالاتر و شدیدتری از وجود به دست می‌آید. در واقع تربیت، همان تکامل و اشتداد وجودی است، و «تکامل این است که یک شیء یک مرتبه از واقعیتی را داشته باشد، بعد در مرحله‌ی بعد همان واقعیت را در درجه بالاتر داشته باشد» (همو، ۱۳۸۹ ک، ص ۲۸۷) در نتیجه انسان تربیت یافته در اندیشه استاد مطهری، انسان کامل است.

ربوبی شدن

حرکت فطری انسان، شأن و نشانه‌ای از ربوبیت خداست، نه مستقل و مستغنی از او. در نتیجه، مرتب‌ی باید در مسیر خدایی شدن حرکت کند و به مقام ربوبی او نزدیک شود. مربی نیز باید در امتداد او، به تربیت پردازد. «ربوبیت» و «تربیت» از یک ریشه نیستند، اما از جهت معنایی با یکدیگر قرابت دارند. از نظر لغوی، تربیت می‌تواند از هریک از چهارریشه «ربو»، «ربی»، «ربب» و «ربأ» بدست آید. در این میان، برخی از اصحاب تعلیم و تربیت، «تربیت» را از ریشه «ربو» به معنای برآمدگی و زیادت دانسته (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۵) (باقری، ۱۳۶۸، ص ۵۱)، و «ربب» را اعم از «تربیت» می‌دانند (باقری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۰۰). برخی از لغت‌شناسان اصل «ربو» را «ربب» می‌دانند (راغب اصفهانی، ۱۳۸۱، ص ۳۴۰)؛ هرچند صرف نظر از درستی یا نادرستی این سخن، میان مشتقات این دو ماده شباهت‌های معنایی فراوانی وجود دارد؛ چنان‌که گفته‌اند: «رَبِّتْ فَلَانًا أُرْبِيَهُ تَرْبِيَةً وَرَبَّتْهُ وَرَبَّتْهُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ» (ابن‌منظور، ۱۳۷۵ ق، ج ۵، ص ۱۲۸). شهید مطهری، ریشه واژه «رب» (ربب) را به معنای تدبیر و خداوندگاری می‌داند (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۱۴، ص ۳۹). با این وجود، از آن‌جا که لازمه مالکیت، صاحب‌اختیاری، تدبیر و خداوندگاری (همو، ۱۳۹۰ س، ص ۱۰۰-۱۰۱) - که در معنای «ربوبیت» نهفته شده است - تکمیل‌کنندگی و پرورش‌دهندگی است (همو، ۱۳۸۹ ب، ج ۱۳، ص ۱۴-۱۵)، به باور شهید مطهری،

در قرآن «کلمه «رب» هر جا که ذکر می‌شود عنایتی است به معنی تربیت.» (همو، ۱۳۹۰، ص ۲۰۴) خداوندی که مالک و مدبر همه مخلوقات و از جمله انسان است، برای تکمیل و تکامل بشر به تربیت او می‌پردازد، برای نمونه «به پیغمبر امر می‌کند مردم را دعوت کن، مردم را تبلیغ کن، یعنی مردم را تربیت کن.» (همو، ۱۳۸۹، ج ۱۳، ص ۱۶) در اینجا پیغمبر مظهر اسم «رب» پروردگار است و به اذن پروردگار مردم را تربیت می‌کند. از سوی دیگر انسانی که «خدا را رب و عالم را دستگاه تربیت و تکمیل می‌شناسد، سر در اطاعت پروردگار می‌گذارد و خدا را بندگی می‌کند و می‌داند که این بندگی خدا در مسیر تکامل و ربوبیت خود اوست.» (همان، ج ۱۴، ص ۴۶)

بدین ترتیب نسبت میان «تربیت» و «ربوبیت» را از دو طریق می‌توان تبیین کرد: (۱) مربی اصیل خداست و هر کسی حقیقتاً به کار تربیت می‌پردازد ظهور اسم رب العالمین است. (۲) انسان در فرآیند رشد و تکامل خود و در مسیر ربوبیت نسبت به خدا هر چه پیشتر می‌رود، نسبت به غیر او ربوبیت و مالکیت بیشتر خواهد یافت. معنای اول این است که تربیت کردن کاری خدایی است و فاعل تربیت، تجلی و امتداد ربوبیت الهی است. معنای دوم آن است که تربیت شدن اصیل، در راستای خدایی شدن است و هدف و غایت آن، دست یافتن به ربوبیت و خداوندگاری است. در ادامه اشاره مختصری به این دو بعد خواهیم کرد.

الف) ربوبیت به مثابه فاعل تربیت: شأن مقام رب العالمین این است که همه جهان‌ها را تربیت کرده و به کمال برساند (همان، ج ۹، ص ۵۱). پس تربیت کار خدایی است و هر وسیله‌ای که خداوند برای تکامل و هدایت انسان‌ها به کار گرفته است نیز، شأنی از همین ربوبیت است. فرستادن پیامبران و کتاب‌های آسمانی، امر مؤمنان به نقش‌آفرینی برای هدایت برادران، قرار دادن جهازات و دستورات تربیتی لازم برای پدر و مادر و... همه نمونه‌هایی از این ربوبیت الهی هستند. نتیجه این‌که تربیت، هدایت و تکامل انسان، ذیل اسم ربوبیت خدا و نمود و ظهور و شأنی از آن است.

ب) ربوبیت به مثابه غایت تربیت: اگر انسان مسیر فطرت خود را پیموده، جهت‌گیری ذاتی خود به سوی کمال مطلق را تغییر نداده و در طول زندگی خود سر از بندگی خدا بر ندارد، در واقع بر صراط حقیقی تربیت و تکامل گام نهاده است. خاصیت و باطن چنین حیاتی، توسعه و تقویت اراده و تسلط یافتن او بر نفس و سپس بر همه هستی خواهد بود. به عبارت دیگر «عبودیت گوهری است که ظاهرش عبودیت است و کنه و نهایت و باطنش، آخرین منزل و هدف و مقصدش ربوبیت است.» (همو، ۱۳۹۰، ص ۴۴) به عبارت دیگر، این ربوبیت و ولایت، کمال و قدرتی که در اثر عبودیت و اخلاص و پرستش واقعی نصیب بشر می‌شود، دارای مراحل است (همو، ۱۳۹۰، ص ۱۰۲)، که از تسلط بر اعضا و جوارح و ولایت بر اندیشه‌ها و بی‌نیازی از بدن تا خداوندگاری بر طبیعت و هستی ادامه می‌یابد (همو، ۱۳۹۰، ص ۶۲-۶۹).

رشد

حرکت فطری انسان، در مسیر بزرگواری و رشد حقیقی است نه وابسته شدن و استضعاف. در نتیجه، مربی باید با رشد و سعه وجودی خود، قدرت بیشتری برای اداره ساحات گوناگون زندگی کسب کند. مربی نیز باید به تدریج مقدمات این رشد شخصیت را فراهم کند و او را معطوف به هدف نگه دارد. واژه دیگری که کاربرد فراوانی در انتقال معنای «تربیت» دارد، «رشد» است. در واقع فرایند تربیت، فرایند رشد است و از همین رو افراد تربیت یافته را «رشید» می‌گویند. به بیان شهید مطهری، «رشد یعنی انسان شایستگی و لیاقت اداره و نگهداری و بهره‌برداری یکی از سرمایه‌ها و امکانات مادی و یا معنوی که به او سپرده می‌شود داشته باشد.» (همو، ۱۳۹۰، ص ۱۰۳) هر انسانی فطرتاً دارای سرمایه‌های گوناگونی است که بهره‌برداری از آن‌ها نشانه رشدیافتگی اوست. انسان رشید و تربیت یافته در اندیشه شهید مطهری کسی است که احساسات، عواطف، غرایز و قلب خود را خوب اداره می‌کند (همان، ص ۱۰۹). جامعه رشید و تربیت یافته نیز جامعه‌ای است که همین ویژگی‌ها را در سطح ملی داشته باشد. بدین ترتیب «(رشد ملی) عبارت است از لیاقت و شایستگی یک ملت برای نگهداری و بهره‌برداری و سود بردن از سرمایه‌ها و امکانات طبیعی و انسانی خود.» (همان، ص ۱۰۴) به بیان دیگر، جامعه‌ای که خود را به عنوان یک واحد درک نکند، ارزش سرمایه‌های خود را از قبیل شخصیت‌های تاریخی و حوادث تاریخی نشناسد، جامعه رشد یافته نیست (همو، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۰۰).

مسیر رشد، همان مسیравصلاح، شکوفایی، هدایت، تکامل و ربوبیت انسان است و انحراف از آن، نتیجه‌ای جز گمراهی و گم کردن هدف ندارد. این مسیر، چیزی جز طریق فطرت نیست و در نتیجه همان‌طور که قرآن می‌فرماید «راه هدایت و رشد روشن و راه غی و ضلالت هم روشن» است (همو، ۱۳۹۰، ص ۲۲۲). هرچه انسان متکامل‌تر شده، در درجات ربوبیت رشد بیشتری کرده و به مراتب بالاتری از انسانیت رسیده باشد، شایستگی و لیاقت بیشتری برای مدیریت درون و بیرون خود خواهد یافت. لازمه این مدیریت آن است که شناخت عمیق‌تری به مسیر کسب کند و با در نظر گرفتن شرایط و اقتضانات گوناگون، تصمیمات درست اتخاذ نماید. چنین کسی متناسب با هر سنی و هر جنسیتی و بر اساس شرایط گوناگون تاریخی و استعداد‌های مختلف، اقدامات صحیح تربیتی انجام خواهد داد.

اصلاح

حرکت فطری انسان، هدف‌دار و جهت‌دار است، نه بی‌جهت و بی‌هدف؛ در نتیجه، مصلحت‌مربی در حرکت به سوی این هدف است. اگر مربی از این مسیر که همان صراط‌صلاح و صواب است

منحرف شود، مربی باید آن را اصلاح کند. واژه «اصلاح» و «تربیت» در بسیاری از موارد، در کنار یکدیگر به کار می‌روند که نشانه مترادف بودن این دو واژه است (همو، ۱۳۹۰، ص ۲۵۸). در آثار شهید مطهری، مربی و مصلح کسی است که با نقاط ضعف مردم مبارزه می‌کند (همو، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۱۵) و این وظیفه همه انبیاء و اولیا است که هر کس از مسیر فطرت منحرف شده را به راه راست برگردانند. در واقع تربیت به تعبیری اصلاح مسیر حرکت انسان است و مصلح به کسی می‌گویند که در مقابل فساد و انحراف بایستد (همو، ۱۳۸۹ الف، ج ۱، ص ۱۱۳) به کسی که تربیت یافته «صالح» گفته می‌شود و معیار روش‌های تربیتی صلاح و «مصلحتی» است که بر مبنای غایت حرکت انسان بنا شده است. استاد مطهری، یکی از عوامل اصلاح و تربیت را معاشرت با صاحبان و نیکان و پیوند خوردن با آنان می‌داند (همو، ۱۳۹۰، ص ۲۵۹).

اگرچه «در اسلام به اصلاح محیط اجتماعی اهتمام زیاد شده است» (همو، ۱۳۸۹ ط، ص ۱۷۱) و این، وظیفه همه مردم است؛ اما مصلح شدن افراد برای اصلاح و تطهیر جامعه در گرو خودسازی و فردسازی است (همو، ۱۳۸۹ ب، ج ۱۳، ص ۱۴۰). بدین ترتیب فرایند تربیت این‌گونه است که اول باید خود را اصلاح کنیم و در مرتبه بعد، به هر میزان که رشد کردیم به اصلاح دیگران و ساختارهای اجتماعی بپردازیم. «مرتباً دین باید اول بکوشند خودشان عالم و محقق و دین‌شناس بشوند و به نام دین مفاهیم و معانی نامعقولی در اذهان مردم وارد نکنند که همان معانی نامعقول منشأ حرکت‌های ضد دینی می‌شوند، ثانیاً در اصلاح محیط بکوشند و از آلودگی‌های محیط تا حدود امکان بکاهند.» (همو، ۱۳۹۰ ب، ص ۵۱) در نتیجه یک مربی از دو جهت مسئول است: تکمیل و تربیت خویش و اصلاح جامعه (همو، ۱۳۸۹ و، ص ۱۷).

نکته مهم در نحوه اصلاح فردی این است که باید هر بعد از وجود انسان سر جای خود قرار گیرد و به عبارتی غرائز را باید اصلاح و رهبری کرد (همو، ۱۳۸۹ ط، ص ۱۶۴). مبنای این سخن آن است که بر اساس نظریه فطرت «انسان قادر است عملی را که صددرصد با غریزه طبیعی و حیوانی او موافق است و هیچ رادع و مانع خارجی وجود ندارد، به حکم تشخیص و مصلحت‌اندیشی ترک کند.» (همو، ۱۳۹۰ د، ص ۷۱).

نتیجه‌گیری

برخی از اندیشمندان غربی، گام‌هایی به اندازه ظرفیت فلسفی خود برای فهم نظریه فطرت برداشته‌اند، همچنین آیات و روایات فراوانی نیز به این اندیشه انسان‌شناسانه اشاره یا تصریح دارند. اساساً اگر چنین نگاهی به انسان نداشته باشیم نمی‌توانیم از حقوق انسان و ارزش‌های اخلاقی او سخن بگوییم، و اگر چنین تقریری از این نظریه بیان کنیم مکتب ویژه‌ای در رشته‌های گوناگون

علوم انسانی و به ویژه تعلیم و تربیت شکل خواهد گرفت. بر اساس این قرائت هیچ انسانی نیست که مسیر خلقت او رو به سوی خدا نباشد و هرکس این مسیر را نمی‌پیماید به دلایل خارجی و بر اساس اشتباه در تعیین مصداق کمال مطلق است. با این حال معنای این سخن آن نیست که همه انسان‌ها به صورت بالفعل همه کمالات الهی را در بدو تولد خود دارا هستند، بلکه باید به صورت تدریجی و با کمک دیگران این مسیر را پیمود. به ویژه پس از این که مسیر قطعی خلقت، انسان را به مرتبه اراده و عقلانیت رساند، باید شخصیت خود را با استفاده از همین موهبت اراده مستقل و بر اساس مسیر شریعت و فطرت شکل دهد.

به عنوان نتیجه نظریه فطرت در تربیت می‌توان چهار مفهوم کلیدی مربی، متربی، رابطه میان آنها و فرایند تربیت را به شرح زیر بیان کرد:

الف) مربی: رب و مربی حقیقی، همان خالق و صاحب‌اختیار عالم و آدم است. او به تناسب اسماء و صفات عالی‌ه خود همه مخلوقات را در حد ظرفیتشان به سوی وجودی شدیدتر و کامل‌تر هدایت می‌نماید. در این راه ابزارهای مادی و معنوی، و همچنین انسانی و غیر انسانی را واسطه شکفتن و به فعلیت رسیدن ظرفیت‌ها و استعدادها قرار می‌دهد تا با رسیدن تدریجی به مقام قرب، آیه و نشانه‌ای از ربوبیت و ولایت الهی گردند.

ب) متربی: انسانی که مسیر رشد و تکامل را بر اساس اقتضاء خلقت و فطرت خود می‌پیماید، نقش متربی را می‌پذیرد. هرچه حرکت اشتدادی و وجودی انسان به سوی کمال مطلق پیش می‌رود از یک سو برخورداری او از هدایت بیشتر شده و تربیت‌یافته‌تر می‌شود، و از سوی دیگر ربوبیت و ولایت بیشتری نسبت به خود و دیگران می‌یابد. در پایان این مسیر، هم انسانی متکامل، رشدیافته و الهی به وجود خواهد آمد که عالم انسانی و جهان تکوینی را به خوبی اداره می‌کند و هم جامعه‌ای متعالی و مدینه‌ای فاضله که همه افراد آن ذیل ولایت و هدایت تربیت‌یافتگان، حیات طیبه خواهند داشت.

ج) رابطه مربی و متربی: لازمه رابطه تربیتی میان دو انسان، به هم آمیختگی و پیوند معنوی و روحانی است. دستگیری و هدایت حقیقی در صورتی رخ خواهد داد که به هم پیوستگی ولایی و گره خوردن روح‌ها به واسطه ایمان و اخوت ایمانی وجود داشته باشد.

د) فرایند تربیت: فرایند تربیت از یک سو حرکت کردن و تکامل است و از سوی دیگر حرکت دادن و هدایت. از یک سو در سلسله مراتب فاعلی، به رب العالمین می‌رسد و از سوی دیگر در زنجیره غایی به کمال انسانیت، قرب الهی و حیات طیبه. تربیت فرایندی تدریجی است که رابطه دو سویه و ولایی میان دو رکن مربی و متربی را فراهم می‌نماید.

منابع

*قرآن کریم.

۱. ابن منظور، محمد (۱۳۷۵ق)، لسان العرب، لبنان: بیروت.
۲. باقری، خسرو (۱۳۶۸)، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران: انتشارات مدرسه.
۳. باقری، خسرو (۱۳۸۷)، درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. بهروزی، غزاله (۱۳۹۶)، روش های تربیت مبتنی بر فطرت از نگاه قرآن کریم، (پایان نامه کارشناسی ارشد)، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۳)، توحید در قرآن، قم: اسراء.
۶. ذوالفقاری، میثم (۱۳۹۷)، تحلیل و تبیین مفهوم تربیت مبتنی بر فطرت به عنوان رویکردی در تعلیم و تربیت اسلامی و استنتاج مبانی و اصول آن، (پایان نامه کارشناسی ارشد)، تهران: دانشگاه شاهد.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۸۱)، مفردات ألفاظ القرآن، تهران: مرتضوی.
۸. زرانی، ساسان؛ علی قائمی امیری و نجمه وکیلی (۱۳۹۸)، «بررسی تطبیقی فطرت در اندیشه امام خمینی و علامه طباطبائی»، فصلنامه معرفت فلسفی، ۱۷(۲)، ۶۷.
۹. شاه آبادی، محمدعلی (۱۳۸۷الف)، رشحات البحار، ترجمه زاهد ویسی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۰. _____ (۱۳۸۷ب)، فطرت عشق (شذره ششم از کتاب شذرات المعارف)، شرح فاضل گلپایگانی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، قم: جامعه مدرسین.
۱۲. عبدالله نسب، محمدرضا و نجمه کیخا (۱۳۹۹)، «تربیت سیاسی در اندیشه آیت الله خامنه ای بر اساس نظریه فطرت»، مجله پژوهش های سیاست اسلامی، ۸(۱۷)، ۱۰۷-۱۳۰.
۱۳. غفوری نژاد، محمد (۱۳۹۱)، «کارکردهای نظریه فطرت در آراء استاد مطهری»، نشریه عقل و دین، ۴(۷)، ۱۱۱.
۱۴. فقیهی، علی نقی (۱۴۰۱)، «کاربرد «فطرت» به مثابه مبنای تعلیم و تربیت انسان از منظر علامه مصباح با تأکید بر آیات و روایات»، دوفصلنامه اسلام و پژوهش های تربیتی، ۱۴(۱)، ۷۳.

۱۵. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۰)، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، تهران: انتشارات مدرسه.
۱۶. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۲ و ۲۲، تهران: صدرا.
۱۷. _____ (۱۳۸۹ الف)، اسلام و نیازهای زمان، ج ۱، تهران: صدرا.
۱۸. _____ (۱۳۸۹ ب)، آشنایی با قرآن، ج ۴، ۹، ۱۱، ۱۳ و ۱۴، تهران: صدرا.
۱۹. _____ (۱۳۸۹ ج)، آینده انقلاب اسلامی ایران، تهران: صدرا.
۲۰. _____ (۱۳۸۹ د)، توحید، تهران: صدرا.
۲۱. _____ (۱۳۸۹ ه)، جامعه و تاریخ، تهران: صدرا.
۲۲. _____ (۱۳۸۹ و)، جهان بینی توحیدی، تهران: صدرا.
۲۳. _____ (۱۳۸۹ ز)، حکمتها و اندرزها، ج ۲، تهران: صدرا.
۲۴. _____ (۱۳۸۹ ح)، شرح منظومه، تهران: صدرا.
۲۵. _____ (۱۳۸۹ ط)، علل گرایش به مادیگری، تهران: صدرا.
۲۶. _____ (۱۳۸۹ ی)، فطرت، تهران: صدرا.
۲۷. _____ (۱۳۸۹ ک)، نقدی بر مارکسیسم، تهران: صدرا.
۲۸. _____ (۱۳۸۹ ل)، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، تهران: صدرا.
۲۹. _____ (۱۳۸۹ م)، وحی و نبوت، تهران: صدرا.
۳۰. _____ (۱۳۸۹ ن)، یادداشت‌های شهید مطهری، ج ۲ و ۴، تهران: صدرا.
۳۱. _____ (۱۳۹۰ الف)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲، ۳، ۴ و ۵، تهران: صدرا.
۳۲. _____ (۱۳۹۰ ب)، امدادهای غیبی در زندگی بشر، تهران: صدرا.
۳۳. _____ (۱۳۹۰ ج)، انسان کامل، تهران: صدرا.
۳۴. _____ (۱۳۹۰ د)، انسان و سرنوشت، تهران: صدرا.
۳۵. _____ (۱۳۹۰ ه)، آزادی معنوی، تهران: صدرا.
۳۶. _____ (۱۳۹۰ و)، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران: صدرا.
۳۷. _____ (۱۳۹۰ ز)، حماسه حسینی، ج ۱ و ۲، تهران: صدرا.
۳۸. _____ (۱۳۹۰ ح)، ختم نبوت، تهران: صدرا.
۳۹. _____ (۱۳۹۰ ط)، درس‌های اسفار، ج ۳، تهران: صدرا.
۴۰. _____ (۱۳۹۰ ی)، ده گفتار، تهران: صدرا.
۴۱. _____ (۱۳۹۰ ک)، سیری در سیره نبوی، تهران: صدرا.
۴۲. _____ (۱۳۹۰ ل)، فلسفه اخلاق، تهران: صدرا.

۴۳. _____ (۱۳۹۰م)، فلسفه تاریخ، ج ۱، ۲، ۳ و ۴، تهران: صدرا.
۴۴. _____ (۱۳۹۰ن)، قیام و انقلاب مهدی علیه السلام، تهران: صدرا.
۴۵. _____ (۱۳۹۰س)، ولاها و ولایت‌ها، تهران: صدرا.
۴۶. _____ (۱۳۹۲)، انسان شناسی قرآن، تهران: صدرا.
۴۷. _____ (۱۳۹۸الف)، فطرت در قرآن، تهران: صدرا.
۴۸. _____ (۱۳۹۸ب)، فطرت و تربیت، تهران: صدرا.
۴۹. منظری توکلی، علیرضا (۱۳۸۳)، تدوین فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی بر مبنای فطرت، (رساله دکتری)، شیراز: دانشگاه شیراز.